

واکاوی دوگان آرمان واقعیت در اندیشه و سیره علوی با تأکید بر عزل و نصب حاکمان

علی حسین زاده* / مسعود امانلو**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۶

چکیده

در مسیر تغییر جامعه از وضعیت موجود به ایده‌آل، واقع‌گرایان در موضعی منفعلانه تسلیم واقعیت‌های موجود می‌شوند. از سوی دیگر آرمان‌گرایان در هر شرایطی به آرمان‌های خود پایبند بوده و کوچک‌ترین عقب‌نشینی از مواضع آرمانی را محافظه‌کاری تلقی می‌کنند. گروه سوم در تراحم آرمان با واقعیت‌های موجود، امکانات و مصحلت‌های جامعه را نیز در نظر گرفته و مسیر آرمان‌گرای واقع‌بینانه را در پیش می‌گیرند. مقاله حاضر بر آن است تا رویکرد امیرمؤمنان علیه السلام را در زمینه عزل و نصب حاکمان بر اساس سه رویکرد مذکور نشان دهد. پافشاری امیرمؤمنان علیه السلام بر عزل معاویه و ابقای ابوموسی اشعری نه بر اساس آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، بلکه بر مبنای آرمان‌گرایی واقع‌بینانه است. توجه به شرایط متفاوت سیاسی - اجتماعی کوفه و شام از یک‌سو و اولویت‌بندی در عزل حاکمان ناشایسته سبب اتخاذ چنین رویکردی گردید.

واژگان کلیدی

امام علی علیه السلام، آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی، آرمان‌گرای واقع‌بین.

hoseinzadeh1340@yahoo.com
m.amanloo64@chmail.ir

*. استادیار دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول).
**. دانشجوی دکتری دانشگاه کاشان.

مقدمه

یکی از مشکلات مهمی که پس از هر انقلاب، افراد و رهبران انقلاب با آن مواجه می‌شوند مشاهده تضاد اندیشه‌ها و بینش‌های انقلابی و آرمانی از لحاظ عمل با اموری است که در صحنه سیاست روی می‌دهد. هر انقلابی در صحنه عمل و در مقام اجرا، با این مشکل و تضاد مواجه است؛ زیرا انقلاب برای دگرگون ساختن عقاید موجود، مناسبات حاکم، ارزش‌های غلط، شیوه‌های ناراست و رفتارهای مرسوم جامعه پدیدار می‌شود. میل و بینش انقلابی، زمانی در یک جامعه اوج و شدت می‌یابد که رهبر یا گروه پیشتاز انقلابی، مردم را نسبت به فساد و انحطاطی که همه عرصه‌های اجتماعی را فرا گرفته است، آگاه می‌سازند و تصویری از یک حکومت یا جامعه سالم که در آن ارزش‌های متعالی عمل خواهد شد، به مردم ارائه می‌کنند.

مسئله و مشکل اساسی و بنیادی انقلاب و رهبری انقلاب پس از سقوط و سرنگونی رژیم فاسد پیشین، در وهله اول مواجهه و مقابله با واقعیات برجای مانده و تلاش در جهت تغییر واقعیات بر مبنای اصول و الگوها، ارزش‌ها و آرمان‌هایی است که مکتب و ایدئولوژی ارائه می‌دهد. از این رهگذر است که تضاد اصول با واقعیات پدیدار می‌شود و همه هنر انقلابی در این خلاصه می‌شود که چگونه با حفظ اصول و پایبندی به معیارهای مکتب و ایدئولوژی، «وضع موجود» را به سمت «وضع ایده‌آل» دگرگون و هدایت نماید (گرانیپایه، ۱۳۶۸: ۲۳ - ۲۲).

در چگونگی حل این مسئله، به‌طور کلی می‌توان افراد جامعه و رهبران انقلاب را در سه جریان دسته‌بندی نمود: واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و آرمان‌گرایی واقع‌بینانه.

از جمله واقعیتهایی که امام علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت با آن مواجه شد وجود حاکمان ناشایسته‌ای بود که زمام حکومت مناطق مختلف دنیای اسلام را در دست داشتند.

معیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در انتخاب حاکم، تعهد و تخصص فرد بوده و هرگونه قبیله‌گرایی و خویشاوندسالاری را نفی فرمود. در سیره آن حضرت آمده است که از میان مسلمانان جوان بیست ساله‌ای را به نام عتاب بن اسید برای فرمانداری مکه برگزید و در فرمانی صادره، به او فرمود: ای عتاب! آیا می‌دانی تو را فرماندار کدام گروه قرار می‌دهم؟ بر اهل الله عزوجل (تو را بر اهل حرم خدا و ساکنان مکه والی نمودم) و اگر در میان مسلمانان کسی را برای این مقام شایسته‌تر از تو می‌یافتم این کار را به او می‌سپردم» (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۳ / ۴۵۲).

ابوبکر و عمر بن خطاب مسیر دستیابی افراد ناشایسته به‌ویژه بنی امیه به قدرت را هموار کردند. ابوبکر، یزید بن ابوسفیان را به‌عنوان فرمانده سپاه خود انتخاب کرد و او را به سوی فتح شام گسیل

داشت (ابن اثیر جزری، ۱۴۰۹: ۴ / ۷۱۵، ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۶: ۶ / ۵۱۷) و عمر نیز معاویه بن ابی سفیان را به فرمانداری بخشی از شام و عمرو بن عاص را به فرمانداری مصر منصوب کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲ / ۵۲).

زمانی که عثمان به حکومت رسید بسیاری از حاکمان خود را از میان بنی امیه انتخاب کرد؛ کسانی که شایسته حکمرانی بر مردم را نداشتند. وی عبدالله بن ابی سرح را که رسول اکرم ﷺ خون او را هدر کرده بود (طبری، ۱۳۷۱: ۳ / ۱۱۸۷) والی مصر گردانید (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۳۹) و ولید بن عقبه را که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات / ۶) در مورد وی نازل شده بود (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۵۵۳) والی کوفه کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲ / ۵۷).

علامه امینی بر این عقیده است که عثمان در حقیقت توصیه ابوسفیان را عملی کرد. زمانی که عثمان به خلافت رسید به او گفت: «فأدرها كالكرة واجعل أوتادها بني امیه؛ بعد از تیم و عدی، او (خلافت) به تو رو آورده. مثل توپ به او بچسب و میخ بنی امیه را بکوب» (امینی، ۱۴۰۳: ۸ / ۲۸۹).

تاریخ خلافت امیرمؤمنان ﷺ نشان می‌دهد که حضرت در عزل و نصب حاکمان رفتار یکسانی نداشت؛ در برخی موارد مانند عزل معاویه با وجود فشارها و خطرهای فراوان، کوچک‌ترین ملاحظه‌ای در این خصوص نداشت و در برکناری او اصرار داشت، حتی اگر به کشته شدن هزاران نفر منجر شود. از سوی دیگر حضرت با اصرار مردم کوفه و یاران خاص خود، به‌طور موقت با حاکمیت ابوموسی اشعری موافقت فرمود. حال سؤال این است که مبنای رفتار امام ﷺ در عزل معاویه و پذیرش ابوموسی اشعری به عنوان حاکم کوفه چیست؟ آیا حضرت در عزل معاویه آرمان‌گرا است و در پذیرش ابوموسی اشعری تسلیم واقعیت‌ها شده و مسیر واقع‌گرایی را انتخاب کرده است؟ جستار پیش‌رو در تلاش است تا رویکرد امام ﷺ در عزل و نصب حاکمان را با توجه به سه دیدگاه واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و آرمان‌گرای واقع‌بینانه مورد بررسی قرار دهد.

مفهوم‌شناسی

۱. واقع‌گرایی^۱

واقع‌گرایی گرایش به تحلیل اجتماعی، مطالعه و تجسم زندگی انسان در جامعه، مطالعه و تجسم روابط اجتماعی، روابط میان فرد و جامعه و ساختمان خود جامعه است، به صورتی که وجود دارد و نه آن گونه که باید باشد (آقابخشی، افشاری‌راد، ۱۳۸۶: ۵۶۹) و فرد رئالیست یا واقع‌گرا کسی است که

1. Realism.

دعوت به پذیرش وضع موجود عالم و نحوه تسلیم انفعالانه در برابر آن دارد و تلاش انقلابیون آرمان‌گرا را «ایده آلیسم» و «پندار بافی» می‌داند (زرشناس، ۱۳۸۳: ۱۳۳۲ - ۱۳۲۲).

نخستین و مهم‌ترین موضوعی که مورگنتا به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز واقع‌گرا مطرح می‌کند تفکیک بین «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» است، لذا بر این اساس رفتار طبیعی و واقع‌بینانه کشورها زمانی است که واقعیت‌های عینی و مستقل از اراده و آگاهی انسانی را در نظر گیرند. توجه به بایدها، یک نظام ارزشی در ذهن تصمیم‌گیران ایجاد می‌کند و آن منجر به مطلق‌اندیشی، جزمیت و دور شدن از واقعیت‌ها و لذا قاعده رفتار طبیعی می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

یکی از آثار حفظ موجودیت و بقا، جدایی سیاست از اخلاق در این دیدگاه است؛ به‌عبارت دیگر نیاز به بقا ضرورتاً موجب می‌شود که رهبران دولت‌ها از اخلاقیات فاصله بگیرند؛ زیرا «بقا» مهم‌ترین هدف هر دولت است و نباید به هیچ قیمتی نادیده انگاشته شود (اطاعت، ۱۳۹۰: ۲۲۰).

۲. آرمان‌گرایی^۱

اندیشه آرمان‌گرا، دانش سیاسی را مبتنی بر طرحی آرمانی از نظام سیاسی می‌داند و هدف سیاست را گام برداشتن در جهت چنین طرحی یا عملی کردن آن معرفی می‌کند (بستانی، ۱۳۸۹: ۲). در این اندیشه بیش از آنکه به هسته‌ها توجه نماید، به بایدها و هنجارهای ارزشی رفتار می‌پردازد (فیاض، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

همه انقلاب‌ها به آرمان‌خواهی گرایش دارند و پیروزی یک انقلاب نیز این احساس را در پیروانش به وجود می‌آورد که می‌توانند «آرمان شهر» را نه به‌عنوان یک طرح‌واره خیالی، بلکه به‌عنوان برنامه‌ای دست‌یافتنی و تحقق‌پذیر در ابعاد داخلی و خارجی ایجاد کنند. بر این اساس آرمان‌خواهی بی‌اعتبار دانستن و در نتیجه کم‌توجهی به ساختارهای فکری و گفتمانی حاکم در سطح کشور، منطقه و جهان است که به علت داشتن گفتمان و جهان‌بینی مغایر با «شرایط موجود» نظیر پیروی از احساس انجام یک رسالت و جهاد برای تحقق آن حاصل می‌شود (غفاری، ۱۳۸۷: ۹۰). اغلب پژوهشگران نظریه ایده آلیسم سیاسی را غیر واقع‌بینانه و اتوپیایی می‌پندارند (رحیق اعضان، ۱۳۸۴: ۱۶۲).

۳. آرمان‌گرایی واقع‌بینانه

دیدگاه «آرمان‌گرایی واقع‌بین» مبتنی است بر این اصل که هیچ یک از دو گفتمان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی محض به تنهایی کفایت نمی‌کند و هیچ یک قرین موفقیت نیست؛ زیرا واقع‌گرایی و

1. Idealism.



آرمان‌گرایی لازم و ملزوم یکدیگرند و دو جزء لایتجزای گفتمان واحد «آرمان‌گرایی واقع‌بین» هستند، به‌گونه‌ای که به لحاظ نظری و عملی قابل تجزیه و تفکیک نیستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۸). واقع‌گرایی صرف، تنها به مصلحت و فایده عملی می‌اندیشد و در زیر پوشش شعارهای انقلابی، سیاست و برنامه خود را پیش می‌برد. چنین جریانی، اصول و آرمان‌ها را فدای مصلحت و قدرت می‌کند و برتری واقعیت را تمکین می‌کند. این گرایش گرچه در کوتاه مدت به حل مسائل و مشکلات جامعه موفق می‌شود، اما این موفقیت به بهای فدا کردن اصول مکتب و آرمان‌های متعالی به‌دست می‌آید. واقع‌گرایان اما به عالم خیال و رویا پناه می‌برند و با پافشاری ذهنی بر اصول، شکاف میان خود و واقعیت را عظیم‌تر می‌کند. در چنین حالتی این واقعیت است که پیروز می‌شود (گرانپایه، ۱۳۶۸: ۲۴).

اما در دیدگاه آرمان‌گرایی واقع‌بینانه بر خلاف دیدگاه رئالیستی، اصالت در آن با واقعیت نیست، بلکه حقیقت و آرمان اصالت‌مندی راستین دارد و عنوان آرمان‌گرایی در آرمان‌گرایی واقع‌بینانه حاکی از گرایش‌های آرمانی در این الگو است که برای حصول به آرمان‌ها یا رسیدن بدانها، واقعیت را نیز در نظر می‌گیرد و به‌گونه‌ای انقلابی در صدد تغییر آن بر می‌آید. البته این تغییر انقلابی، دفعی، و آنی و از نوع شهودی صرف نیست، بلکه عقلانیت، منطق استدراج، مصلحت‌اندیشی (حسینیان، ۱۳۸۵: ۷۱)، تکلیف‌محوری معطوف به نتیجه‌گرایی و آینده‌نگری (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۱۷ و ۲۰) را به‌جای ایده پوپری - لیبرالی «مهندسی تدریجی» در نظر می‌گیرد؛ به‌عبارت دیگر فرد آرمان‌گرای واقع‌بین بر خلاف آرمان‌گرایان واقعیت‌های حاکم بر جهان را می‌بیند و آنگاه با نظر به آرمان‌ها به‌مثابه مصباح و میزان رفتار، واقعیت را در مسیر دستیابی به آرمان‌ها تغییر می‌دهد و مدیریت می‌کند که هم با انتظام‌بخشی و هم با انقلابی‌گری یا آرمان‌گرایی همراه است (محمدزاده، ۱۳۹۳: ۵۳ - ۵۲ و ۵۵).

آرمان‌گرایی واقع‌بینانه امیرمؤمنان علیه السلام در عزل و نصب حاکمان

برای تبیین دیدگاه آرمان‌گرایی واقع‌بینانه امیرالمؤمنین علیه السلام در عزل و نصب حاکمان، موضوع مذکور در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- ابقای حاکمان منتصب از سوی عثمان از جمله ابوموسی اشعری؛
- مخالفت شدید با ابقای کارگزارانی همچون معاویه.

۱. آرمان‌گرایی واقع‌بینانه امیرمؤمنان علیه السلام در ابقای ابوموسی اشعری

نام ابوموسی اشعری عبدالله بن قیس بن سلیم است و مادرش، زنی از طائفه عک بود که مسلمان



شد و در مدینه از دنیا رفت (ذاکری، ۱۳۸۶: ۳۵) وی در مقطعی از زندگی خود مسئولیت استانداری شهرهایی مثل بصره و کوفه را بر عهده خود دارد. در بسیاری از جنگ‌ها بین مسلمانان و اقوام دیگر، فرمانده جنگ است و بسیاری از فتوحات توسط وی انجام گرفته است. (فضلعلی، ۱۳۸۰: ۶۴ - ۶۳) همچنین مرجع دینی و مسئول آموزش فقه و قرآن به مردم است (بخاری، ۱۳۸۵: ۸ / ۵۰) و یکی از مصاحف مهم قرآنی صدر اسلام، مصحف لب الالباب او است (معرفت، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۰۸، رامیار، ۱۳۶۲: ۳۸۲).

در برخی منابع سنی و شیعی وی را از جمله کسانی دانسته‌اند که در جنگ تبوک قصد ماندن شتر رسول خدا ﷺ را داشته‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۳۱۶ - ۳۱۵، ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۲ / ۴۹۹) و در یک نقل تاریخی به ثروت‌اندوزی و مال‌دوستی شدید وی و اعتراض مردم به او اشاره شده است (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳ / ۹۹).

در جنگ جمل ابوموسی با استناد به حدیثی که خود از پیامبر ﷺ روایت می‌کرد اوضاع را به فتنه‌ای تشبیه کرد که می‌باید مردمان تا روشن شدن حقیقت چون پیکره‌های بی‌جان بر جای بمانند (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۴۰۱). جریان ساده‌لوحی ابوموسی را نیز می‌توان در فریب خوردن او توسط عمرو بن عاص در قضیه حکمیت مشاهده نمود (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۵ / ۴۰۱؛ منقری، ۱۴۰۳: ۴۹۹ - ۵۰۷ و ۵۳۳).

یک. نفی آرمان‌گرایی محض

امیرمؤمنان ﷺ پس از به‌دست گرفتن حکومت، بسیاری از کارگزاران متخلف دوران عثمان را عزل نمود. عماره بن شهاب از سوی حضرت به سمت فرمانداری کوفه منصوب شد. او تا منطقه زُبَّاله کوفه نزدیکی شهر آمد و به دلیل عدم پذیرش وی از سوی مردم کوفه و رضایت به حاکمیت ابوموسی اشعری موفق به ورود به شهر نشده و راهی مدینه شد (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۳۴۷ - ۲۳۴۶).

نه تنها مردم کوفه خواستار ابقای ابوموسی اشعری بودند بلکه برخی از خواص و یاران نزدیک امام ﷺ خواستار ابقای ابوموسی اشعری در کوفه بودند. یعقوبی می‌نویسد: «علی، عمال عثمان را از شهر برداشت، مگر ابوموسی اشعری را که اشتر راجع به او با علی سخن گفت؛ پس او را ابقا نمود» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲ / ۷۷).

مقتضای آرمان‌گرایی محض، ایستادگی حضرت در برابر درخواست مردم کوفه و اصرار اصحاب خاص خود مبنی بر ابقای ابوموسی اشعری بود؛ چرا که با توجه به ویژگی‌های شخصیتی ابوموسی



اشعری، شایسته حکمرانی نبوده و حضرت در سخنان خود سپردن زمام مدیریت جامعه به چنین اشخاصی را نفی می‌نماید. زمانی که پیشنهاد ابقای موقتی معاویه مطرح شد، فرمود: «والله لا اداهن فی دینی ولا اعطي الدینی فی امری؛ به خدا سوگند من در دینم مداخله نمی‌کنم و امور مملکت را به دست افراد پست نمی‌سپارم» (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۳۴۳). بر این اساس آن حضرت نباید در ابقای ابوموسی اشعری انعطافی از خود نشان می‌دادند.

دو. واقع بینی امام علی علیه السلام در ابقای ابوموسی اشعری

امیرمؤمنان علیه السلام در ابقای ابوموسی اشعری با در نظر داشتن واقعیت «بافت سیاسی - اجتماعی کوفه» و واقعیت «حاکمیت سیاسی معاویه»، رویکرد آرمان‌گرایی واقع‌بینانه را اتخاذ نمودند.

الف. بررسی بافت سیاسی - اجتماعی کوفه

بر اساس آرمان‌گرایی واقع‌بینانه، مطالعه واقعیت‌های موجود در کوفه از جمله نحوه شکل‌گیری مناسبات اجتماعی از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. این مناسبات که به‌تدریج و در طی فتوحات شکل گرفته بود، سبب ایجاد فرهنگ سیاسی خاصی در کوفه گردید. در این بخشش با تبیین دو واقعیت مذکور، آرمان‌گرایی واقع‌بینانه امام علی علیه السلام در ابقای ابوموسی اشعری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یک. بافت اجتماعی کوفه

انگیزه اولیه پیدایی کوفه ایجاد یک پایگاه نظامی، در پی تصرف مدائن و فتح پایتخت شاهان ساسانی شکل گرفت که به‌رغم نظر اولیه عمر مبنی بر اکتفا به فتوحات مسلمانان در عراق، بر آنها مسلم گشت که فتح کامل ایران میسر و قریب الوقوع خواهد بود، لذا به این منظور، وجود پایگاه و اردوگاهی به منظور سکونت نیروهای عرب ضروری تشخیص داده شد (رحیمی، ۱۳۶۵: ۹۵).

ترکیب عنصر عرب در کوفه بیش از دیگرها نامتجانس و پیچیده بود. حضور قبایل متعدد از اعراب شمالی (عدنانی) و به ویژه اعراب جنوبی (قحطانی) شاهی بر این مدعا است. این جمعیت نامتجانس، متشکل از دسته‌های نظامی بود که به‌عنوان جنگاوران آماده نبرد، عمل می‌کردند. ناهمگونی اعراب در شهر کوفه از همان ابتدای اقامت آنان مسأله‌ساز بود. سعد تلاش نمود تا این معضل را رفع نماید. او از جمله طبقه‌بندی وسیع نزاری (اعراب شمالی) و یمنی (اعراب جنوبی) را پیشنهاد کرد. وی هر کدام از این دو گروه را در محل خاصی در کوفه مسقر نمود. بدین‌سان که نزاری‌ها را در غرب و یمنی‌ها را در شرق کوفه جای داد (شاهرخی، ۱۳۸۹: ۱۶۳).



قبایل مذکور قبل از شهرنشین شدن، در میان قبایل خود و در صحراها و بیابان‌ها ساکن بودند و بدویت عربی بر آنها حاکم بود و این نخستین بار بود که تجربه شهرنشینی را آزمایش می‌کردند. یکی از صفت‌های این صحرائشینان، آزادی بی حد و حصری بود که در صحرا و بیابان داشتند. این صفت باعث می‌شد تا در مقابل قوانین یک نظام منسجم، تحمل کمتری داشته باشند. بر خلاف مردم شام که قرن‌ها از شهرنشینی آنها می‌گذشت، از این‌رو در مقابل حکومت، مردمی مطیع و آرام بودند (صفری فروشانی، ۱۳۹۱: ۱۹۹).

دو. فرهنگ سیاسی حاکم بر کوفه

قبیله‌گرایی و بدویت کوفیان از یک‌سو و افزایش روحیه خشن و جنگاوری آنها در طی فتوحات مانع از این بود که کوفیان ولایت و حکومت کسی را بپذیرند تا جایی که حاکمان و والیان کوفه یکی پس از دیگری عزل شدند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱) سعد بن ابی وقاص

اولین حاکم کوفه سعد بن ابی وقاص بود. کوفیان با طرح ایرادهایی همچون قرائت نامناسب نماز، تقسیم ناعادلانه بیت‌المال در میان رعیت و عدم حضور در صحنه نبرد هنگام جنگ، از خلیفه درخواست عزل وی را داشتند. سعد در مقابل، کوفیان را این چنین نفرین نمود: «خدایا هیچ امیری را از آنان راضی نگردان و آنان را نیز از امیرانشان خشنود نفرما» و در نتیجه عمر وی را عزل کرد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۹۷ - ۳۹۶؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۹۴۰).

۲) عمار یاسر

عمر پس از عزل سعد بن ابی وقاص، عمار یاسر را حاکم کوفه نمود، اما کوفیان بار دیگر به دلیل ضعف و عدم سیاست‌مداری عمار، از عمر درخواست عزل وی را داشتند، درحالی‌که عمار یک سال و نه ماه بر کوفه ولایت داشت، عمر او را نیز عزل نمود. سپس عمر این چنین درباره مردم سخن گفت: «امان از مردم کوفه! اگر بر ایشان مردی قوی بگمارم، او را به فجور نسبت می‌دهند و اگر ضعیفی را بر آنان ولایت دهم وی را حقیر شمارند» (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۹۸).

طبری در ذیل حوادث سال ۲۲ می‌نویسد: «مردم کوفه، عطارد و کسان دیگر، درباره عمار به عمر نامه نوشتند که وی امیر نیست و لیاقت این کار ندارد و مردم کوفه به خلاف او برخاستند. پس عمر به عمار نوشت که بیا و او با جمعی از مردم کوفه روان شد» (طبری، ۱۳۶۲: ۵ / ۱۹۹۳).

۳) ابوموسی اشعری

پس از عزل و نصب دو حاکم، عمر صلاح در این دید که حاکم را بر اساس صلاحدید مردم کوفه



انتخاب نماید. کوفیان ابوموسی اشعری را پیشنهاد دادند و عمر نیز پذیرفت.

اما پس از گذشت زمانی به بهانه اینکه غلام او در محل پل کوفه به خرید و فروش علف مشغول شده، از او نزد عمر شکایت کرده و عمر نیز او را برکنار و به سمت فرمانداری بصره منصوب کرد. سپس عمر به کسانی از مردم کوفه که برای عزل ابوموسی پیش وی آمده بودند، گفت: «آیا نیرومند سختگیر می خواهید یا ضعیف مؤمن؟» و چون جواب قانع کننده ندادند از آنها دور شد و در یک طرف مسجد خلوت نمود.

مغیره بن شعبه به او گفت: «ای امیرمؤمنان حادثه‌ای بوده که چنین کرده‌ای؟ آیا حادثه بدی اتفاق افتاده است؟» گفت: «چه حادثه‌ای بدتر از اینکه صد هزار نفر از سالاری رضایت ندارند و سالاری از آنها رضایت ندارد» و در این موضوع بسیار سخن نمود. آنگاه یاران عمر بیامدند و گفتند: «ای امیرمؤمنان گرفتاری تو چیست؟» گفت: «گرفتاری من، مردم کوفه هستند که مرا به زحمت انداخته‌اند» (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۹۹۶ - ۱۹۹۴).

۴) ولید بن عقبه

پس از آنکه عثمان به خلافت رسید، برادر رضاعی خود «ولید بن عقبه» را والی کوفه نمود. ولید که از طرف عمر عامل عربان جزیره بود در سال دوم خلافت عثمان سوی کوفه آمد (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۲۱۲۰). بعد از خوردن شراب توسط ولید و شدت مستی وی، کوفیان با انگشتر ولید بن عقبه که از شدت مستی متوجه خارج کردن آن نشده بود، راهی مدینه شدند تا عثمان را در جریان بگذارند و به همین دلیل عثمان ولید بن عقبه را از حکومت کوفه عزل و به جای او، سعید بن عاص را والی آنجا نمود (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۲۱۲۴).

۵) سعید بن عاص

سعید بن عاص در سال هفتم خلافت عثمان به کوفه آمد (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۲۱۲۷). در جلسه‌ای که وی با بزرگان کوفه دارد برخی از سران کوفه به عبدالرحمن اسدی [رئیس شرطه کوفه] حمله کرده و در اثر کتک زیاد، او را بی‌هوش می‌کنند (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۱۹۵). سعید بن عاص نامه‌ای به عثمان نوشته و او را در جریان می‌گذارد و عثمان دستور تبعید آنها را به شام صادر می‌کند. این افراد عبارتند از: مالک اشتر، کمیل بن زیاد نخعی، صعصعه بن صوحان و ثابت بن قیس.

نکته جالب توجه آنکه در شام نیز در گفتگویی که بین آنها و معاویه انجام می‌گیرد، به معاویه حمله کرده و سر و ریش او را می‌گیرند. سپس معاویه می‌گوید: «رها کنید که اینجا سرزمین کوفه



نیست، به خدا اگر مردم شام ببینند که با من که پیشوای آنها هستم چنین می‌کنید باز داشتن آنها میسر نشود و شما را می‌کشند. به جان خودم کارهای شما همانند یکدیگر است.» (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۲۰۷ - ۲۲۰۶).

در این سخن معاویه نیز به تفاوت روحیه مردم شام و کوفه در اینکه مردم شام مطیع و فرمانبردار رهبرشان هستند و کوفیان این چنین نیستند، اشاره شده است.

در سال ۳۴ کوفیان درخواست استعفای سعید بن عاص را از عثمان کردند. عثمان با اصرار فراوان به درخواست آنان جواب مثبت داده و انتخاب حاکم را به خود آنان وا گذاشت. کوفیان بار دیگر ابوموسی اشعری را به عنوان والی کوفه انتخاب کردند (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۲۰۷ - ۲۲۰۶).

۶) نقش کوفیان در قتل عثمان

کوفیان در قتل عثمان نقش بسیار مهمی داشتند به گونه‌ای که اولین اعتراض‌ها و جنبش‌ها علیه حکومت‌داری عثمان از کوفه آغاز شد.

نخستین کسی که در کوفه عثمان را خلع کرد عمرو بن زراره نخعی بود. علت این امر، لابی‌گری و اعمال ضد اسلام ولید بن عقبه والی کوفه بود (جزی، ۱۳۸۷: ۲۲۳).

در تاریخ طبری در ذیل حوادث سال ۳۳ آمده است: «تنی چند از اشراف عراق در کوفه فراهم آمده بودند و بد عثمان می‌گفتند. از جمله آنها مالک بن حارث اشتر، ثابت بن قیس نخعی، کمیل بن زیاد نخعی، زید بن صوحان عبدی، جندب بن زهیر غامدی، جندب بن کعب ازدی، عروه بن معد و عمرو بن حمق خزاعی است. سعید بن عاص جریان را برای عثمان نوشت و کار آنها را به وی خبر داد که جواب داد آنها را به شام فرست که در مرزها اقامت کنند (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۱۹۹).

در حوادث سال ۳۴ نیز آمده است: «کوفه از سران خالی مانده بود و مردم آنجا مجذوب یا مفتون بود. یزید بن قیس خروج کرد که خلع عثمان را می‌خواست و در مسجد نشست. افرادی با او هم پیمان شده و برای آنها نامه می‌نوشت» (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۲۰۴).

۷) عماره بن شهاب

همان‌گونه که گفته شد کوفیان مانع ورود عماره بن شهاب به کوفه شدند. برخورد تند مردم کوفه با والی امیرمؤمنان علیه السلام نشان‌دهنده اوج خشونت و قبیله‌گرایی آنها است. طبری می‌نویسد: «وقتی قعقاع با پیروان خویش از کمک‌رسانی عثمان بازگشت و به کوفه رسید، عماره نمودار شد که به کوفه می‌آمد. قعقاع به او گفت: «باز گرد که مردم به‌جای ولایت‌دار خویش دیگری را نمی‌خواهند و اگر نپذیری گردنت را می‌زنم!» عماره بازگشت و می‌گفت: «از خطر بپرهیز که بدی را باز ندارد مگر بدی



بدتر از آن» و با خبر پیش علی بازگشت (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۳۴۷).

با در نظر گرفتن رابطه تاریخی کوفیان با رهبران خویش می‌توان به این نتیجه رسید که روابط قبیله‌ای از یک‌سو و روحیه خشن و جنگاوری کوفیان آنان را به مردمانی خود مختار و مستقل در تصمیم‌گیری تبدیل کرده و اتخاذ هرگونه سیاستی در مواجهه با آنها مستلزم در نظر گرفتن واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی مذکور در آنجا بود. ابقای ابوموسی اشعری را نیز باید از این منظر تحلیل نمود؛ چرا که پافشاری و اصرار امیرمؤمنان علیه السلام در عزل ابوموسی سبب طغیان و شورش کوفیان در برابر حضرت و از دست دادن بخش عظیمی از نیروهای خود برای مبارزه با دشمن اصلی خویش یعنی معاویه می‌گردید.

ب) لزوم وحدت و انسجام برای مبارزه با معاویه

یکی از اصول آرمان‌گرایی واقع‌بینانه اولویت‌بندی آرمان‌ها است. در این دیدگاه آرمان‌ها در طول یکدیگر قرار گرفته و دارای اولویت زمانی و مکانی هستند و با توجه به شرایط، مقتضیات و مقدرات به مرحله فعلیت خواهند رسید (نیاکوئی، بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۷۹ و ۱۸۵).

اولویت اصلی امیرمؤمنان علیه السلام در مسأله عزل و نصب حاکمان، برکناری مهم‌ترین دشمن خود یعنی معاویه از حکومت شام بود و حضرت برای اینکه او را از میان بردارد نیاز شدیدی به نیروهای کوفی داشت. چه اینکه کوفیان در انقلاب علیه حکومت عثمان و قتل وی و در رسیدن امیرمؤمنان علیه السلام به خلافت نقش به‌سزایی داشته و مهم‌ترین پشتیبان حضرت به شمار می‌آمدند. به همین دلیل حضرت عزل ابوموسی اشعری را به تأخیر انداختند تا پس از تحقق آرمان مهم عزل معاویه، در موعد مناسب نیز ابوموسی اشعری را از حاکمیت کوفه برکنار کنند.

ابوموسی اشعری نیز از مردم کوفه برای حضرت بیعت گرفت و این اقدام عاملی در جهت وحدت و انسجام مردم کوفه برای مبارزه با شامیان بود. مسعودی می‌نویسد:

بعد از قتل عثمان بیعت علی در کوفه و دیگر شهرها ادامه داشت، ولی مردم کوفه زودتر از بیعت او استقبال کردند، کسی که برای وی از اهل کوفه بیعت گرفت، ابوموسی اشعری بود که از طرف عثمان حکومت داشت و مردم برای بیعت هجوم بردند (مسعودی، ۱۳۶۰: ۷۱۰).

بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام بر اساس آرمان‌گرایی واقع‌بینانه و با توجه به روحیه خشن و نظامی کوفیان و حاکمیت روابط قبیله‌ای بر آنها از یک‌سو و وجود جبهه قوی در شام و نیاز به وحدت و

انسجام نیروهای کوفی در مبارزه با معاویه از سوی دیگر، به‌طور موقت با ابقای ابوموسی اشعری موافقت نمودند.

سه. نفی واقع‌گرایی

لازمه آرمان‌گرایی واقع‌بینانه این است که در هیچ شرایطی آرمان‌ها فراموش نشده و در صورت ایجاد شرایط مناسب بار دیگر آرمان‌ها پیگیری شوند. بر خلاف واقع‌گرایی که فرد تسلیم واقعیت شده و آرمان‌ها به فراموشی سپرده می‌شوند. امیرمؤمنان علیه السلام در خصوص حاکمیت ابوموسی دائم در دل خود احساس نگرانی داشته و این نگرانی خود را در مواردی اظهار می‌کرد. وقتی در مسیر حرکت خود به سوی جنگ جمل در منطقه ربذه عبدالله بن خلیفه طایی - یکی از آگاهان کوفه - را دید از وضع کوفه و ابوموسی پرس‌وجو کرد. عبدالله قسم یاد کرد اعتمادی به ابوموسی نیست. اگر فرصت مناسبی پیدا کند بعید نیست برای حضرت مشکل ایجاد کند.

امام علی علیه السلام وقتی سخنان عبدالله را شنید اضطراب درونی‌اش را نسبت به این موضوع بیان کرد و فرمود:

قسم به خدا من او را مورد اعتماد و خالص و خیرخواه نمی‌دانستم ... و تصمیم گرفتم او را عزل کنم ولی مالک اشتر از من خواست او را ابقاء کنم من هم علی‌رغم ناخرسندی‌ام، وی را ابقاء کردم و وجودش را تحمل نمودم تا بعدها او را عزل کنم (طوسی، ۱۴۱۴: ۷۰).

هنگامی که امام علی علیه السلام به قصد مقابله با فتنه طلحه و زبیر رهسپار بصره شدند برخی از اصحاب خود را از جمله محمد بن جعفر بن ابی طالب و محمد بن ابی بکر، امام حسن مجتبی علیه السلام، عمار یاسر و عبدالله بن عباس را به کوفه فرستادند تا مردم را برای ختم غائله طلحه و زبیر، تجهیز و ترغیب کنند. ابوموسی در کار بسیج نیرو با این گفته، که «راه آخرت در گرو خانه‌نشینی است و جنگ، دنیاخواهی است و هنوز بیعت عثمان بر گردن ماست و تا کشندگان او مجازات نشده‌اند، با کسی نخواهیم جنگید» طفره رفت. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۶ / ۱۱).

حضرت مالک اشتر را به کوفه فرستاد تا ابوموسی را به اعزام نیرو وا دارد و به او فرمود: «شما طرف مشورت ما در مورد ابوموسی و در هر کاری بوده‌ای، با ابن عباس برو کاری را که تباه کرده‌ای آباد کن».



سرانجام ابوموسی با وساطت مالک اشتر از حاکمیت کوفه برکنار گردید (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۱۶ / ۶ - ۱۵).^۱ بر این اساس تصمیم حضرت بر ابقای ابوموسی اشعری به عنوان حاکم کوفه نه بر اساس واقع گرایی بلکه ناشی از آرمان گرایی واقع بینانه و منطبق بر عقلانیت و مصلحت اندیشی مبتنی بر در نظر داشتن شرایط سیاسی و اجتماعی آن روز جامعه اسلامی بوده است.

۲. آرمان گرایی واقع بینانه امیرمؤمنان علیه السلام در عزل معاویه

امیرمؤمنان علیه السلام در خصوص منطقه شام همانند کوفه، سهل بن حنیف را به عنوان حاکم و والی شام به آنجا اعزام فرمود، ولی در نیمه راه (منطقه تبوک) با افرادی مواجه شد که به وی گفتند: «اگر عثمان تو را فرستاده است بیا و اگر دیگری تو را فرستاده بازگرد» و در نتیجه سهل به کوفه بر می گردد (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۶ - ۲۳۴۶ - ۲۳۴۵).

برخی مانند مغیره بن شعبه و عبدالله بن عباس به امام علی علیه السلام پیشنهاد ابقای موقت معاویه را دادند، ولی حضرت نپذیرفت و فرمود: «والله لا اداهن في ديني ولا اعطي الدين في امري؛ به خدا سوگند من در دینم مدهنه نمی کنم و امور مملکت را به دست افراد پست نمی سپارم (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۶ - ۲۳۴۳). مبنای رفتار امیرمؤمنان علیه السلام در پذیرش پیشنهاد مالک اشتر در ابقای ابوموسی اشعری و عدم پذیرش پیشنهاد ابن عباس در ابقای معاویه چیست؟ آیا حضرت در این مسأله مسیر آرمان گرایی محض را انتخاب کرده اند؟ یا با توجه به واقعیت های موجود آرمان گرای واقع بین هستند؟

به طور کلی در سه بخش می توان موضوع را بررسی نمود: دیدگاه جامعه مسلمین درباره معاویه، وضعیت سیاسی - اجتماعی شام و سیاست معاویه در قبال خلافت امام علیه السلام.

یک. دیدگاه جامعه مسلمین درباره معاویه

تقریباً همه مورخان اسلام و عموم محققان نوشته اند که ایراد مردم بر عثمان عمدتاً دو چیز بود: تقسیم ناعادلانه بیت المال و بخشش بی حساب به اطرافیان و خویشاوندان خود و دیگری سپردن پست های کلیدی حکومت اسلامی به افراد ناصالح از میان خویشاوندان و پیروانش (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۹ / ۲۵).

۱. درخواست مالک اشتر برای ابقای ابوموسی اشعری از حضرت، می تواند دو علت داشته باشد: ۱. به سبب رابطه قبیلگی وی با ابوموسی بوده است؛ زیرا هر دو از قبایل یمنی هستند. ۲. مالک از روحیات کوفیان آگاهی داشته و می دانست که تلاش حضرت برای عزل ابوموسی بی نتیجه خواهد ماند.

از جمله این افراد ناصالح معاویه بود که انقلابیون درخواست برکناری وی از حکومت را داشتند. ابن ابی الحدید در این باره می‌نویسد:

یکی از خواست‌های قیام کنندگان بر ضد عثمان، برکناری معاویه از امارت شام بود. ایشان بر این باور بودند که معاویه آشکارا ستم می‌کند و با احکام دین مخالفت می‌ورزد. زمانی که عثمان محاصره شد مروان بن حکم دو پیک تندرو به شام و یمن گسیل داشت. در بخشی از نامه مروان آمده است که «آنچه که بر عثمان خرده گرفته شده این است که شام و یمن را در اختیار شما نهاده است و شکی نیست که اگر بر حذر نباشید شما دو تن هم از پی او خواهید بود (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۵ / ۷۸).

در گفتگویی که بین عثمان و جبله بن عمرو ساعدی^۱ واقع می‌شود یکی از اعتراضات وی به عثمان حاکمیت معاویه بر شام است (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۳۴۹).

زمانی که گروهی از بزرگان کوفه مانند مالک اشتر، صعصعه بن سوحان، کمیل بن زیاد نخعی و ... به شام تبعید می‌شود، از معاویه درخواست می‌کنند که از حکومت شام کناره بگیرد. صعصعه در جمله‌ای به معاویه می‌گوید: «فانا نأمرک ان تعزل عملک فان فی المسلمین من هم احق منك؛ به تو می‌گوییم از کار خویش کناره کنی که در میان مسلمانان کسی هست که از تو به این کار سزاوارتر است» (طبری، ۱۳۷۵: ۲۱۹۷).

بنابراین یکی از توقعات و انتظارات مهم جامعه مسلمین از حکومت امام علیه السلام، عزل معاویه از حکومت شام است، درحالی که در خصوص ابوموسی اشعری نه تنها این دیدگاه وجود ندارد، بلکه مردم کوفه برای تثبیت او، در صدد قتل فرستاده حضرت هستند.

دو. شرایط سیاسی - اجتماعی شام

بیشتر افکار و گرایش‌های مردم بر اساس طبقه حاکمیت سمت‌وسو پیدا کرده و عمده فرهنگ جامعه از طرف حاکمیت تعیین می‌گردد. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید: «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ؛ همانا مردم با سلاطین و دنیا هستند، مگر آن کس که خدا او را حفظ کند» (خطبه ۲۱۰). «النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ؛ مردم به حاکمانشان بیشتر شبیه‌اند تا پدرانشان» (حرانی، ۱۴۰۴: ۲۰۸).

۱. یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که در جنگ صفین همراه حضرت بوده است (ابن حجر العسقلانی، ۱۳۹۶: ۱ / ۵۶۷).

عمر پس از مرگ یزید بن ابوسفیان، معاویه را در سال ۱۹ هجری قمری والی شام کرد و عثمان نیز او ابقا نمود و تا زمان مرگ عثمان حاکم آنجا بود (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۶: ۳ / ۱۴۱۶). بنابراین منطقه شام از ابتدای فتح زیر سلطه امویان بوده است و بی‌شک مردم آن منطقه نیز که حاکمان را نماینده خلیفه دانسته، امویان را مرجع دینی خود تلقی می‌کردند. معاویه مردم را آن‌گونه که خود می‌خواست تربیت کرد، به‌گونه‌ای که بسیاری از آنها نسبت به مسائل دنیای اسلام و احکام و شخصیت‌های دینی جاهل و نادان بودند.

زمانی که هاشم بن عتبّه در جنگ صفین از جوان شامی علت حضورش را در جنگ می‌پرسد می‌گوید: «من با شما جنگ می‌کنم از آن رو که صاحب شما چنان که به من گفته‌اند نماز نمی‌خواند و شما نیز نماز نمی‌خوانید، با شما می‌جنگم برای اینکه صاحب شما خلیفه ما را کشته و شما نیز کشتن خلیفه را از او خواسته‌اید». پس از ذکر فضایل امیرمؤمنان علیه السلام و تبیین مسأله قتل عثمان توسط هاشم بن عتبّه، جوان توبه کرد و از جنگ با حضرت پشیمان شد (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۵۵۷).

کار اطاعت و تسلیم شامیان در قبال معاویه بدانجا رسیده بود که در مسیر جنگ صفین، روز چهارشنبه با آنها نماز جمعه خواند. اقدام دیگر معاویه ترویج لعن امام علیه السلام در شام بود، به‌طوری که کوچک با آن بزرگ می‌شد و بزرگ با آن از دنیا می‌رفت (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲ / ۳۶).

امیرمؤمنان علیه السلام در بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه ویژگی‌های روحی مردم شام را توصیف می‌کند، از جمله می‌فرماید: «شامیان درشت‌خویانی پست، بردگانی فرومایه‌اند که از هر گوشه‌ای گرد آمده، و از گروه‌های مختلفی ترکیب یافته‌اند، مردمی که سزاوار بودند احکام دین را بیاموزند، و تربیت شوند و دانش فراگیرند و کارآزموده شوند و سرپرست داشته باشند و دستگیرشان کنند و آنها را به کار مفید وادارند. آنان نه از مهاجرانند و نه از انصار و نه آنان که خانه و زندگی خود را برای مهاجران آماده کرده و از جان و دل ایمان آوردند.» (خطبه ۵۴) «سوگند به خدا چه نادان مردمی که رهبر آنان معاویه، و آموزگارشان پسر نابغه (عمرو بن عاص) باشد» (خطبه ۱۸۰).

حضرت در نامه‌ای به نقش معاویه در به بیراهه کشاندن و انحراف کردن مردم شام اشاره و می‌نویسد: «ای معاویه گروهی بسیار از مردم را به هلاکت کشاندی و با گمراهی خود فریبشان دادی و در موج سرکش دریای جهالت خود غرقشان کردی، که تاریکی‌ها آنان را فرا گرفت و در امواج انواع شبهات غوطه ور گردیدند، که از راه حق به بیراهه افتادند و به دوران جاهلیت گذشتگان‌شان روی آوردند و به ویژگی‌های جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند» (نامه ۳۲).

این در حالی است که در کوفه حضور تعداد فراوان صحابه، محدثان، فقها و قاریان^۱ به آن جلوه‌ای اسلامی - فرهنگی بخشیده بود. به همین دلیل، این شهر توانست در چند دهه از قرن یکم در مقابل تأثیرگذاری فرهنگ‌های بیگانه و به‌ویژه فرهنگ ایرانی مقاومت کند و از آنان تأثیر کمتری بپذیرد.

هنگام ورود امام علی علیه السلام به کوفه از استقبال فقهای کوفه از آن حضرت سخن به میان آمده است که بر حضور جمع کثیری از فقها در این شهر دلالت می‌کند. نیز در جنگ صفین تعداد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که همراه حضرت علی علیه السلام در این جنگ شرکت کرده بودند، حدود ۲۰۸۰ نفر ذکر شده است، به‌طور طبیعی این جمعیت فراوان می‌توانست نقش فرهنگی به‌سزایی در کوفه ایفا کند (صفری، ۱۳۹۱: ۲۹۹ - ۲۹۸).

بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام که به دنبال اصلاحات فرهنگی و تبلیغ دین ناب محمدی صلی الله علیه و آله بودند از وضعیت فکری و روحی شام آگاهی داشته و اولویت در تحول و انقلاب فرهنگی را منطقه شام می‌دانستند و این امکان‌پذیر نبود مگر با عزل معاویه.

سه. سیاست معاویه در قبال امام علی علیه السلام

معاویه از همان ابتدای حکومت امیرمؤمنان علیه السلام مخالفت خود را به‌صورت علنی اعلام کرد و حاضر به بیعت با امام علیه السلام نشد، درحالی‌که ابوموسی اشعری از مردم کوفه برای حضرت بیعت گرفت. طبری در تاریخ خود هر دو واقعه را در یک‌جا نقل کرده و می‌گوید:

علی به معاویه و ابوموسی نامه نوشت، ابوموسی به او نوشت که مردم کوفه به طاعت آمده‌اند و بیعت کرده‌اند و از ناخوش‌دلان و خوش‌دلانشان و آنها که میان دو گروه بودند سخن آورد، چنان‌که علی کار مردم کوفه را نیک بداندست. معاویه پس از تعلق فراوان نامه‌ای بدون متن برای حضرت فرستاد و زمانی که حضرت از فرستاده اخبار شام را می‌پرسد، می‌گوید: قومی را به جا گذاشتم که جز به قصاص رضایت ندهند. گفت: از چه کسی؟ گفت: «از خود تو و شصت هزار پیر را به‌جای نهادم که زیر پیراهن عثمان می‌گریستند که پیراهن را برای آنها نصب کرده و بر منبر دمشق کشیده‌اند (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۳۴۸ - ۲۳۴۷).

۱. از جمله این افراد می‌توان به عبدالله بن مسعود، عمار یاسر، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابوموسی اشعری، مالک اشتر و ... اشاره نمود. (صفری فروشانی، ۱۳۹۱: ۳۰۰ - ۲۲۹).



البته این مطلب را پیشاپیش حضرت پیش‌بینی کرده بود. در تاریخ ابن عساکر آمده است که عبدالله بن عباس و امام حسن علیه السلام به امام علیه السلام گفتند:

نامه‌ای به معاویه بنویس و او را بر حکومتش ابقا نما و او را تحریک نکن! زمانی که مردم با تو بیعت کردند یا ابقا کن یا عزلش نما. حضرت فرمودند:

معاویه راضی نمی‌شود تا عهد و میثاقی از جانب خدا مبنی بر عدم عزل از حکومتش به او بدهم. هنگامی که به معاویه خبر رسید که در مدینه، به امام علی علیه السلام پیشنهاد شده که «معاویه را برای مدتی کوتاه ابقا کند و سپس او را عزل نماید» گفت: «هیچ‌گاه با علی علیه السلام بیعت نخواهد کرد.» (ابن عساکر، ۱۴۰۹: ۲۵ / ۲۱).

بنابراین پیشنهاد ابن عباس در باره ابقای موقتی معاویه نمی‌توانست درست باشد و این سیاست نمی‌توانست به عزل معاویه بینجامد.

با توجه به سه مؤلفه مذکور حضرت هرگز در عزل معاویه کوتاه نیامد و فرمود: «پس از بیعت عمومی مردم، مسأله جنگ با معاویه را ارزیابی کردم، همه جهات آن را سنجیدم تا آنکه مانع خواب من شد، دیدم چاره‌ای جز یکی از این دو راه ندارم: یا با آنان مبارزه کنم و یا آن چه را که محمد صلی الله علیه و آله آورده، انکار می‌نمایم، پس به این نتیجه رسیدم که، تن به جنگ دادن آسانتر از تن به کیفر پروردگار دادن است و از دست دادن دنیا آسان‌تر از رها کردن آخرت است.» (خطبه ۵۴) «اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می‌شتابم و تلاش می‌کنم که زمین را از این شخص مسخ شده «معاویه» و این جسم کج‌اندیش، پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه‌ها جدا گردد» (نامه ۴۵).

بنابراین اصرار ایشان بر عزل معاویه نه بر اساس آرمان‌گرایی مطلق، بلکه بر اساس اصول سیاسی، اوضاع اجتماعی و مصالح جامعه اسلامی و به عبارت دیگر آرمان‌گرایی واقع‌بینانه بوده است.

نتیجه

ابقای ابوموسی اشعری از یک‌سو و پافشاری بر عزل معاویه از سوی دیگر نشان‌دهنده رفتار آرمان‌گرایی واقع‌بینانه امیرمؤمنان علیه السلام است. تحلیل جامعه‌شناختی دو منطقه کوفه و شام ما را به تفاوت‌های بسیار این دو رهنمون می‌سازد. وجود قبایل گوناگون بادیه‌نشین در کوفه و افزایش روحیه خشونت‌طلبی در طی فتوحات، سبب ایجاد فرهنگ سیاسی خاصی در کوفه شده که بر

اساس آن در طول تاریخ خلیفه دوم و سوم، انتخاب حاکم نه از سوی خلیفه، بلکه از جانب مردم انجام می‌گرفت.

بنابراین تغییر حاکم در این منطقه مستلزم تدبیر و سیاست عاقلانه بود. از سوی دیگر با توجه به نقش کوفیان در قتل عثمان و حمایت از خلافت امام علی علیه السلام، مهم‌ترین پشتیبان حضرت برای مبارزه با معاویه به‌شمار می‌آمدند. حضرت با لحاظ واقعیت‌های یادشده رویکرد آرمان‌گرایی واقع‌بینانه را در پیش گرفته و ابوموسی اشعری را ابقا می‌نماید. تصمیم‌گیری امام علیه السلام بر اساس این واقعیات و پیگیری دائم آرمان عزل ابوموسی اشعری نشان از نفی دیدگاه آرمان‌گرایی محض و واقع‌گرایی حضرت است. امیرمؤمنان علیه السلام در اصرار بر عزل معاویه آرمان‌گرای محض نبوده و بر اساس توجه به واقعیاتی از جمله وجود زمینه‌های مساعد از سوی جامعه در عزل معاویه، قطع ارتباط فرهنگی منطقه شام از سایر سرزمین‌های اسلامی و عدم بیعت معاویه با حضرت و اعلام خود مختاری، مسیر آرمان‌گرایی واقع‌بینانه را پیموده و هرگونه مماشات و مدارا در این مسأله واقع‌گرایی به‌شمار می‌آمد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، تهران، آدینه سبز، ۱۳۸۶
- آقابخشی، علی‌اکبر و مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن الحدید، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
- ابن اثیر جزری، عزالدین، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار بیروت و دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، قاهره، مکتبه الکلیات الازهریه، ۱۳۹۶ ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.



- امینی، عبدالحسین، *الغدیر فی الکتاب والسنه*، بیروت، دار الکتاب العربیه، ۱۴۰۳ ق.
- انوری، حسن، *فرهنگ سخن*، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، استانبول، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۵ ق.
- براقی نجفی، حسین، *تاریخ کوفه*، ترجمه سعید راد رحیمی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۱.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، تهران، نقره، ۱۳۶۷.
- بیات، عبدالرسول، *فرهنگ واژه‌ها*، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
- حرانی، حسن بن شعبه، *تحف العقول*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ذاکری، علی اکبر، *سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- رامیار، محمود، *تاریخ قرآن*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- رحیق اغضان، علی، *دانشنامه در علم سیاست*، تهران، صبا، ۱۳۸۴.
- رحیمی، محمدحسین، *کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی*، تهران، دانشگاه امام حسین علیه السلام، ۱۳۶۵.
- زرشناس، شهریار، *واژه‌نامه فرهنگی سیاسی*، تهران، کتاب صبح، ۱۳۸۳.
- شاهرخی، سید علاءالدین، *نقش کوفیان در حکومت امام علی علیه السلام*، دوره ۱، شماره ۱، ۱۳۸۹.
- صفری فروشانی، نعمت‌الله، *کوفه از پیدایش تا عاشورا*، تهران، مشعر، ۱۳۹۱.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.
- طلوعی، محمود، *فرهنگ جامع سیاسی*، تهران، نشر علم، ۱۳۹۰.
- طوسی، محمد بن حسن، *الأمالی*، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- معرفت، محمدهادی، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، التمهید، ۱۳۸۶.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، *پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
- منقری، نصر ابن مزاحم بن سیار، *وقعة صفین*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.

- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- (ب) مقاله‌ها
- ابراهیمی، شهرز، ۱۳۸۸، «بررسی واسازانه نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران و پیوند آن با آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی»، *روابط خارجی*، شماره ۴، ص ۱۳۸ - ۱۱۵، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- اطاعت، جواد و مسعود رضایی، ۱۳۹۰، «نظریه رئالیسم و ضرورت بازنگری در مفاهیم آن»، *روابط خارجی*، شماره ۱۰، ص ۲۴۲ - ۲۱۳، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- بستانی، احمد، ۱۳۸۹، «مبانی وجودی آرمان‌گرایی سیاسی در فلسفه اسلامی (با تاکید بر حکمت شیخ الاشراق سهروردی)»، *پژوهش سیاست نظری*، شماره ۷، ص ۲۶ - ۱، تهران، جهاد دانشگاهی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال‌الدین، ۱۳۹۳، «گفتمان اعتدال‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *سیاست خارجی*، شماره ۱، ص ۴۰ - ۱، تهران، وزارت خارجه امور.
- سعیدیان جزی، مریم و اصغر منتظرالقائم، ۱۳۸۷، «نقش قبیله نزع در تاریخ اسلام در قرن نخست هجری»، *شیعه‌شناسی*، شماره ۲۲، ص ۲۴۲ - ۲۱۵، قم، موسسه شیعه‌شناسی.
- حسینیان، سید محمدعلی، ۱۳۸۵، «اخلاق سیاسی امام علی علیه السلام با تکیه بر نامه مالک اشتر»، *دانش پژوهان*، شماره ۹، قم، دانشگاه مفید.
- غفاری، مسعود، و شهرز شریعتی، ۱۳۸۷، «بنیان‌های آرمان‌خواهی در فرهنگ سیاسی ایرانیان»، *راهبرد فرهنگ*، شماره ۳، ص ۹۸ - ۸۵، تهران، شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- فضلعلی، نبی‌الله، ۱۳۸۰، «اشعث و ابوموسی؛ کارگزاران منافق در حکومت علی علیه السلام»، *معرفت*، شماره ۴۰، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فیاض، علی‌نقی، ۱۳۸۶، «نقد و بررسی نظریه‌های روابط بین‌الملل از منظر امام خمینی علیه السلام و اندیشمندان غربی»، *فصلنامه طلوع*، شماره ۲۳.
- محمدزاده، محمدجعفر و دیگران، ۱۳۹۳، «الگوی «آرمان‌گرایی واقع‌بینانه» به مثابه

ایدئولوژی اسلامی در «مدیریت انقلابی» رسانه»، مطالعات رسانه و امت، شماره ۱، تهران، دانشگاه مذاهب اسلامی.

- منتظری مقدم، حامد، ۱۳۸۱، «روابط امام علی علیه السلام و معاویه (از خلافت تا جنگ صفین)»، فصلنامه معرفت، شماره ۵۲.

- نیاکوئی، سید امیر و حسین بهمنش، «نسبت میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در اندیشه امام خمینی علیه السلام، با تأکید بر قطعنامه ۵۹۸، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، شماره ۳، ص ۱۹۸ - ۱۶۹، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.